



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۰ / اردیبهشت / ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

مصادف با: ۱۵ رمضان ۱۴۴۱

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - بررسی مانع سوم

جلسه: ۳۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مانع سوم از موانع محتوایی اعتبار نهج البلاغه بود ما اجمالاً توضیح دادیم که حضرت علی (علیه السلام) درباره اختیار انسان و ارتباط آن با قضا و قدر چه بیاناتی دارند و شاید برای اولین بار بنیان نظریه امر بین الامرین در کلمات حضرت علی (علیه السلام) یافت شده و در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) به زبان‌های مختلف و با بیان‌های مختلف ارائه شده است. با توجه به این مطالب دیگر تردیدی در این نیست که حضرت علی (علیه السلام) به هیچ وجه مسئله جبر و بی اختیار بودن انسان در افعالش را قبول ندارد و به صراحت با نظریه جبر مخالفت کرده است. در کلامی که از ایشان نقل کردیم با استدلال جبر را رد کردند که اساساً ارسال رسل، انزال کتب و مسئله ثواب و عقاب و وعد و وعید همه نافی جبر است و اگر اختیار نبود هیچ‌یک از این‌ها معنا نداشت.

کلام علی (علیه السلام) درباره قضا و قدر

در مورد قضا و قدر و نسبت آن با سخنان افعال انسان حضرت علی (علیه السلام) نقل شد آخر جلسه دیروز نیز توضیح مختصری عرض کردم که قضا و قدر الهی با اختیار و آزادی انسان هیچ منافاتی ندارد و این از کلام حضرت علی (علیه السلام) خطاب به آن مرد شامی کاملاً قابل استفاده است زیرا فرمود: «وَيَحْك، لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا وَ قَدْرًا حَاتِمًا» حتماً تو گمان کردی که این قضا و قدر لازم و حتمی است که هیچ انسانی در رابطه با آن اختیاری ندارد. کانه می‌خواهد بگوید ما دو نوع قضا و قدر داریم یک قضا و قدری است که لازم و حتمی است و یک قضا و قدری است که حتمی نیست، اما چرا تقدیر الهی یا قضای الهی با اختیار و اراده انسان منافات ندارد؟

تقدیر الهی یعنی اینکه خداوند انسان را فاعل مرید مختار آفریده است که نسبت به فعل و ترک اختیار دارد، می‌تواند کاری را انجام دهد و کاری را ترک کند، این یک فاعلیت ویژه است. خداوند حد و اندازه انسان را این قرار داده که او خودش اراده کند و اختیار کند و انجام دهد، این خودش تقدیر الهی است، قضای الهی یعنی حتمیت و قطعیت یک چیز، قضای الهی در مورد فعل انسان یعنی قطعیت و حتمیت فعل او بعد از اختیار و اراده‌اش، و لذا هیچ منافاتی با اختیار او ندارد، خداوند انسان را طوری آفریده که قدرت و اراده دارد و می‌تواند کاری را انجام دهد و می‌تواند ترک کند، این خودش تقدیر الهی است و در عین حال حتمی و قطعی نیز کرده است که اگر اراده کرد و اختیار کرد کاری را، آن انجام شود. پس هیچ منافاتی با اختیار و اراده او ندارد.

اما اینکه حضرت فرمود تو گمان کردی که قضا و قدر حتمی و لازم است می‌خواهد بگوید قضا و قدر دو نوع است، بالاخره خداوند متعال در یک مواردی اراده خودش را فوق همه اراده‌ها و خواسته خودش را فوق همه خواسته‌ها قرار داده است، یعنی با اینکه یک نظام علی و معلولی قرار داده و در آن نظام هر چیزی را سبب برای چیز دیگری قرار داده است (و هیچ چیزی در این عالم حتی انسان با همه اختیارش خارج از این نظام علی و معلولی نیست، اگر کسی دارو بخورد و خوب شود، تقدیر الهی است در چهارچوب همان نظام و اگر هم کسی دارو نخورد و بمیرد این هم تقدیر الهی است در چهارچوب همان نظام) اما انسان می‌تواند، در این نظام با یک خواسته و تقاضا از خدا مثلا با دعا یا توسل و تضرع چیزی را تغییر دهد که آن هم خارج از نظام علی و معلولی نیست، یا به این معنا که برای خواستن و طلب یک اثری در نظام تکوین قرار داده است که چه بسا فوق اسباب مادی باشد یا از باب تسریع در نظام علی و معلولی و سرعت بخشیدن به بعضی از تاثیرگذاری‌ها در این نظام است. علی‌ای حال این‌ها هیچ کدام با اختیار انسان منافات ندارد.

توضیح موارد شبهه

با توجه به این مطلب می‌آییم سراغ نمونه‌هایی که به عنوان شبهه ذکر شده بود. چهار نمونه بیان شد دو خطبه و دو حکمت از نهج البلاغه

مورد اول خطبه ۶۲: «وَإِنَّ عَلِيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَاسْلَمْتَنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.»

از سوی خداوند مرا سپری است سخت و استوار، که چون روزگارم به سر آید، از هم بردرد و مرا تسلیم مرگ کند. در آن هنگام، اگر تیری به سوی من اندازند خطا نرود و اگر زخمی به من رسد بهبود نیابد.

یعنی وقت مرگ که فرا برسد و آن زمانی که خدا این سپر را کنار بزند انسان هر جایی که باشد دیگر نه تیری به خطا می‌رود نه زخمی بهبود پیدا می‌کند

مورد دوم حکمت ۱۶ نهج البلاغه: «تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ.»

امور تسلیم مقدرات است، هرچه تقدیر شده باشد همان است تا جایی که گاهی انسان خود برای مرگ خویش تدبیر می‌کند. این دو نمونه در واقع اشاره دارد به مسئله مرگ، عمده این است که ما یک مرگ و اجل حتمی و قطعی داریم و یک اجل و مرگ معلق آنچه که حضرت علی (علیه السلام) در این خطبه و حکمت فرموده است اشاره به آن اجل حتمی دارد، از اجل حتمی و قطعی هیچ گریزی نیست، حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: وقت مرگ که فرا برسد انسان هر جا که باشد مرگ او را در بر می‌گیرد، حتی ممکن است خود تدبیر مرگ خودش را بکند و هیچ کس نمی‌تواند در برابر آن مانع ایجاد کند و ربطی به اختیار و جبر ندارد. اینکه انسان روزی که اجل قطعی او فرا برسد باید این دنیا را رها کند و برود، این به معنای جبر نیست و منافاتی با اختیار انسان ندارد. حضرت در یک سخن درباره خودش فرمودند که خداوند در برابر مرگ سپری برای من قرار داده که وقتش که فرا برسد آن سپر را کنار می‌زند و دیگر نه تیری خطا می‌رود نه زخمی بهبود پیدا می‌کند یعنی اگر قرار باشد با تیر از دنیا بروم تیر به من می‌خورد و اگر قرار باشد با زخم از دنیا بروم زخم هم بهبود پیدا نمی‌کند.

به علاوه مهم آن است که این موارد را حضرت در شرایط جنگ در میدان‌های جنگ و خطاب به فراریان از جنگ می‌فرمودند. این نکته نیز مهم است چون عده‌ای می‌ترسیدند که در جنگ حاضر شوند، حضرت می‌فرمودند: که فکر نکنید که اگر در جنگ شرکت نکنید جانتان در امان می‌ماند، می‌گویند زمان مرگ که فرا برسد چیزی مانع نیست، زمانی که مرگ فرا برسد هیچ تدبیری مانع آن نخواهد شد، بلکه انسان خود تدبیر مرگ خودش را می‌کند یعنی وقتش که برسد انسان به وقت خودش اسبابی را فراهم می‌کند که مرگ خودش را رقم بزند، این مطلب مخصوصاً با ملاحظه شرایطی که اشاره کردم که افرادی بودند که از ترس کشته شدن در جنگ حضور پیدا نمی‌کردند و یا شانه خالی می‌کردند، بیشتر معنا و مفهومش روشن می‌شود. حضرت با این بیان می‌خواست به آن‌ها بگوید که وقت اجل که برسد حتی اگر در جنگ هم نباشید از دنیا می‌روید. بنابراین این دو مورد نافی اختیار انسان نیست.

مورد سوم خطبه ۱۸۳: اشاره به همان مسئله مرگ دارد منتهی با یک بیانی فراگیرتر که هر چیزی اندازه‌ای دارد و هر اندازه‌ای هم یک مدت معینی دارد و هر مدتی هم مقرر شده است و معلوم است. درست است که ظاهر این بیان عمومیت دارد ولی اشاره به مرگ دارد یعنی وقت مرگ که فرا رسید، چاره‌ای از آن نیست نه اینکه معنایش این باشد که انسان در زندگی و کارهایش مجبور است. مورد چهارم حکمت ۴۵۹: «يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.»

تقدیر الهی آنچنان بر تدبیر و محاسبات ما مسلط می‌شود که خود این تدبیر و محاسبه ما سبب آفت و مرگ می‌شود این هم باز ناظر به همان مسئله است، پس بخشی از آنچه که به عنوان مانع محتوایی درباره اعتبار نهج البلاغه مطرح شده و به نظر برخی تمایل به جبر از آن فهمیده می‌شود و با اختیار انسان منافات دارد، ملاحظه کردید که این‌ها مربوط به مسئله مرگ است و ربطی به زندگی و فعل انسان و اینکه این افعال از روی جبر است ندارد و عمدتاً نیز اشاره به مسئله اجل حتمی و قطعی است و خطاب به کسانی است که به این بهانه از جنگ شانه خالی می‌کردند.

در مورد قضا و قدر هم ملاحظه کردید که ایشان به صراحت فرمودند که کانه قضا و قدر بر دو نوع است قضا و قدر حتمی که گریزی از آن نیست زیرا مرد شامی خطاب به حضرت از ایشان سوال کرد ما که به سمت شام می‌رویم اگر این خواست خدا باشد پس ما مأجور نیستیم این مسیری که می‌رویم به سوی شام، قضا و قدر الهی است. پس این برای ما ارزش و فضیلت نیست و اجری نمی‌بریم، حضرت فرمود: تو قضا و قدر حتمی را تصور کردی، یک قضا و قدر حتمی داریم و یک غیر حتمی، حضرت فرمود:

«لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ التَّوَابُ وَالْعِقَابُ»؛ اگر اینچنین بود که رفتن ما و کارهای ما بر اساس قضا و قدر الهی و بدون اختیار ما بود لَبَطَلَ التَّوَابُ وَالْعِقَابُ، اصلاً ثواب عقاب معنا نداشت، ثواب و پاداش به کسی می‌دهند که بتواند مخالفت کند و نکند، عقاب و مجازات برای کسی است که بتواند موافقت کند و نکند، این پاداش و عقاب در صورتی که انسان مجبور باشد باطل است.

«وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ.» اصلاً وعده و وعید امر لغوی می‌شود. اینکه خداوند به انسان بگوید ایها الناس هر شخصی که به دستور من عمل کند من وعده بهشت به او می‌دهم و هر کسی که دستور من عمل نکند من او را عذاب می‌کنم. اگر کسی مجبور باشد بر موافقت و مخالفت و خود اراده و اختیار نداشته باشد اصلاً وعده و وعید دادن ساقط می‌شود، این اصلاً معنا ندارد که خدا وعده و وعید بدهد.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيراً»؛ خداوند تبارک و تعالی بندگان را امر کرد تخییراً، دستور داد و آن‌ها مخیر کرد. اینکه دستور داد امر تکوینی نبود بلکه امر تشریعی بود، دستور داد و آن‌ها را مخیر کرد بین اینکه این کار را انجام دهند یا

ترک کنند، و نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا اگر هم نهی کرد باز نهی او تکوینی نبود بلکه درواقع می خواست آن‌ها را برحذر دارد و بترساند و هشدار دهد ولی باز اختیار با خودشان بود.

«وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا» تکلیف را سخت نگرفت و آسان گرفت.

«وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا» به کار کم، یاداش زیاد داد و اعطاء فراوان کرد.

«وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا» حضرت می فرماید خداوند معصیت و نافرمانی نشد در حالیکه آن شخص مغلوب باشد یا مجبور باشد، یعنی کسی از روی جبر بدون اراده خدا را نافرمانی نکرده و نمی کند و لَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا یعنی خداوند کسی را وادار به اطاعت نکرده است یعنی کسی اطاعتش به زور و جبر نبوده است.

« وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبًا وَ لَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا » خداوند انبیاء را از روی بازیچه و لعب و بیهوده و لغو ارسال نکرده است.

این شواهد محکم همه دلالت بر اختیار انسان دارد. اگر انسان اختیار نداشت خدا برای چه پیامبران را ارسال کند؟ اگر انسان مجبور بود صد و بیست و چهار هزار پیامبر را برای چه خدا فرستاد؟ این‌ها همه لغو می‌شد، اگر قرار بود برایش مقدر باشد، عمل کند و لَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا اگر اینچنین بود خداوند کتب آسمانی را فرو نمی‌فرستاد، اگر اینچنین بود اصلاً انزال کتب همه عبث و بیهوده بود. این کتاب‌ها از انجیل، تورات، قرآن و زیور همه برای راهنمایی و هدایت انسان است. اگر قرار بود انسان‌ها بر منوال سایر موجودات تکوینی پیش بروند و اختیار نداشته باشند و مثل همه موجودات دیگر زندگی خودشان را سپری می‌کردند انزال این کتب معنا نداشت.

« وَ لَا خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا؛ "ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ" اصلاً خلق سماوات و زمین و آسمان و زمین همه باطل بود.

بنابراین، این سخنان روشن در نهج البلاغه و غیر آن کاملاً اثبات می‌کند که حضرت علی (علیه السلام) هیچ سخنی که دال بر سلب اختیار باشد نگفته است و این مطالب شاهد بر خلاف آن چیزی است که برخی می‌گویند. آن‌ها در واقع می‌گویند در بعضی خطبه‌ها و حکمت‌ها شائبه جبرگرایی وجود دارد و این با عقاید شیعه و خود حضرت علی (علیه السلام) سازگار نیست. آن‌ها قبول دارند که حضرت علی (علیه السلام) به اختیار انسان معتقد است اما این موارد را به عنوان اشکال بیان می‌کنند که ملاحظه کردید هیچ کدام دلالت بر جبر ندارند و مواردی که برخی گمان کردند دلالت بر جبر دارد در واقع اشاره به آن قضا و قدر حتمی و نوعاً ناظر به مرگ است آن هم مرگ و اجل حتمی نه مرگ و اجل معلق. لذا می‌توانیم این موارد را توجیه کنیم و همه آن‌ها قابل پاسخ است و دیگر کسی نمی‌تواند به این متن اشکال کند.

تا اینجا تقریباً دسته اول از موانعی که درباره اعتبار نهج البلاغه از نظر محتوایی ذکر کردیم تمام شد. البته بعضی از موانع دیگر وجود دارد. همانطور که قبلاً گفتیم موانع اعتبار نهج البلاغه دو دسته هستند، یک دسته مانع شکلی است و یک دسته مانع محتوایی، موانع شکلی را قبلاً توضیح دادیم، اما در مورد موانع محتوایی هم عرض کردیم که موانع محتوایی دو دسته هستند:

دسته اول: آن کلمات و سخنانی است که با معتقدات شیعی و مذهبی ما سازگار نیست که سه نمونه را بیان کردیم:

اول: از بعضی مطالب نهج البلاغه عدم عصمت حضرت علی (علیه السلام) استفاده می‌شود که پاسخش را دادیم و دیدیم که این چنین نیست.

دوم: از بعضی از مطالب نهج البلاغه تمجید از خلیفه دوم یا مدح او استفاده می شود که ملاحظه فرمودید چنین چیزی نیست. سوم: مسله جبر بود که با آموزه‌های مذهبی ما سازگاری ندارد.

البته در این میان بعضی از مطالب و مضامین دیگر وجود دارد که ممکن است بتوان آن‌ها را در این دسته جا داد، مثل اینکه در جایی حضرت از خودش سخن گفته و این بوی ستایش خویشتن و خودستایی می دهد که این با شأن و منزلت و جایگاه ائمه معصومین و اولیاء سازگار نیست که بیایند از خودشان تعریف کنند. از این موارد کم نیست که بالاخره توضیحات و توجیهاتی دارد که ما می توانیم آن‌ها را هم در این دسته قرار دهیم و هم در دسته دوم.

دسته دوم: مطالبی در نهج البلاغه گفته شده که پذیرفتنش مشکل است، صرف نظر از اینکه با عقاید مذهبی ما سازگار باشد یا نباشد، مثلاً خودستایی فی نفسه چیزی است که پسندیده نیست، اصلاً ما کاری نداریم که عقایدمان در مورد ائمه هدی چه باشد این فی نفسه با قطع نظر از آن جهت پسندیده نیست یا در مورد نقصان عقل در زنان یا تحقیر کردن دیگران یا مثلاً جنیستی کردن فضائل و رذائل که اصلاً جنس زن یک فضائل و رذائل مخصوص به خودش دارد و مرد هم یک فضائل و رذائل مخصوص به خود دارد. به هر حال ما دسته اول موانع را به خصوص از زاویه مخالفت با برخی از معتقدات مذهبی و شیعی مطرح کردیم و معلوم شد که این‌ها مانعیت ندارند، دسته دوم آن موانعی است که در محتوای نهج البلاغه و برخی از مضامین نهج البلاغه وجود دارد، یعنی این‌ها فی نفسه و با قطع نظر از اعتقادات مذهبی مشکل دارند، این‌ها تقریباً ۴ مورد است:

۱. مسئله تحقیر برخی از افراد در نهج البلاغه.

۲. ستایش از خود.

۳. نقصان عقل در زنان.

۴. جنیستی کردن فضائل و رذائل.

اینها مطالبی است که در جلسه بعد بررسی می کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»